

روشن‌تر از هر چه نور

مری الن تایلر

فیروزه مهرزاد

www.ketab.ir

این کتاب برگردانی از:

THE BRIGHTER

THE LIGHT

سرشناسه	: تیلور، مری الن، ۱۹۶۱ - م.
عنوان و نام پدیدآور	: Taylor, Mary Ellen, 1961
مشخصات نشر	: روشن‌تر از هر چه نور / مری الن تایلر؛ فیروزه مهرزاد.
مشخصات ظاهری	: تهران: آریابان.
شابک	: ۴۳۸ ص.
وضعیت فهرست نویسی	: ۲ - ۸۰ - ۷۱۹۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸
یادداشت	: فیفا
موضوع	: عنوان اصلی: The brighter the light, 2022
	: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م.
	: American fiction - 20th century
شناسه افزوده	: مهرزاد، فیروزه، ۱۳۵۳ - مترجم
رده‌بندی کنگره	: PS ۳۵۰۹
رده‌بندی دیویدی	: ۸۱۳/۵۲
شماره کاتالوگ ملی	: ۹۲۳۳۴۶۰



انتشارات آریابان

روشن‌تر از هر چه نور

مری الن تایلر

فیروزه مهرزاد

امور هنری: آریابان گرافیک

شابک: ۲ - ۸۰ - ۷۱۹۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸

تیراژ: ۲۰۰ نسخه

تابستان ۱۴۰۲

چاپ: اول

تهران - خیابان انقلاب - خیابان اردیبهشت - بن‌بست مبین - شماره ۸

تلفن: ۶۶۴۹۶۲۸۴ - ۶۶۴۱۳۰۳۱

نمابر: ۶۶۴۹۶۲۸۵

www.aryaban.org

بهاء ۳۷۰۰۰۰ تومان

سرآغاز

روث

نگهد، کارولینای شمالی

یکشنبه، ۲ ژانویه ۲۰۲۲، ۸ صبح

دور از سواحل، اقیانوس اطلس حریص است. کشتی‌ها، کالاهای، مردم را در کام خود می‌کشد و با ولع تمام از گنجینه‌ها و رازها محافظت می‌کند. شاید بدون زمزمه‌ای از حقیقت روزها، ماه‌ها و قرن‌ها بگذرند، و سپس آب‌های صاف شکاف برداشته، اعماق شور به تلاطم درآیند و جایی در اعماق کنترلی کم و رازی آشکار شود.

حالا، قبل از طلوع خورشید، روث هشتاد و چهار ساله ایستاده در ساحل از ته دل وقوع تغییرات قریب‌الوقوعی را احساس می‌کند. همچنان که بادهای سرد و نمکی ابرهای زودگذر را حرکت می‌دادند، نور خورشید در امتداد افق از فراز ابرها می‌تابید. او بیشتر کنش را دور خودش جمع و انگشت‌های ورم کرده‌اش را گرم می‌کند.

روث با خودش گفت: «مامان، هیچ کس به جز ما توانایی پیش‌بینی وقوع طوفان رو ندارد. همان‌طور که تو زمانی این توانایی رو داشتی، من هم احساسش می‌کنم.» هیچ کدام از ایستگاه‌های خبری پیش‌بینی نکرده بودند که توده هوای بسیار کم فشار سواحل آفریقا به غرب خواهد رسید، با آب‌های گرم

کارائیب مخلوط می‌شود و ناگهان به طوفان سهمگین درجه ۴^۲ لجام گسیخته‌ای تبدیل خواهد شد. هیچ کس انتظار برون‌بری‌های این قدر دیر هنگام در فصل طوفان را نداشت. و هیچ کس خسارت را پیش‌بینی نکرده بود.

روث قصد داشت طوفان را پشت سر بگذارد اما کلانتر دستور داده بود خانه را ترک کند. روث بحث کرد اما در انتها، به کلانتر اجازه داد او را از پل یادبود رایت^۳ به سرزمین اصلی ببرد، جایی که او همراه با صدها نفر دیگر شبی طولانی را در سالن ورزش دبیرستان شهر کریتاک^۴ سپری کرد. همچنان که باد زوزه می‌کشید و چراغ‌ها سوسو می‌زدند، نگرانی درباره‌ی خسارت در میان جمعیت موج می‌زد.

جالب این بود که روث نگران نبود. بی‌شک ناراحت بود، اما نگران نه. او قبل از ترک خانه‌اش می‌دانست که هتل‌اش، تفریحگاه ساحلی، قرار نبود دوام بیاورد. آن همانند او عمرش را کرده بود. دوران‌شان تمام شده بود. بیش از صد سال بود که خانواده او مالک تفریحگاه ساحلی و آن را اداره کرده بودند. پدرش دوست داشت لاف بزند که آن را در بازی ورق برنده شده بود، اما تا زمانی که مامان با او ازدواج کرد و مسئولیت او و کارهای روزانه تفریحگاه را برعهده گرفت، آن‌جا چندان پیشرفت نداشت. در چنین روزی در سال ۱۹۳۸، روث در خانه‌ی بنگلو^۵ شماره ۲۸، که زمانی بهترین دید را به اقیانوس در تمام منطقه داشت، به دنیا آمد. گفته می‌شد مادرش روث را بدون هیچ نشانی از زنی که او را به دنیا آورده بود، در پتویی صورتی پیدا کرد.

ادنا کشف جیغ جیغیش را به خانه نزد شوهرش، جک، برد و آن دو بعد از هفده سال ازدواج تصمیم گرفتند که یک بچه دقیقاً همان پیزی‌ست که

۲- طوفان‌های گرمسیری در اقیانوس اطلس، توسط خواص طوفان یا محلی که بیشتر تحت تأثیر قرار گرفته است، سازماندهی می‌شوند و در شدیدترین حالت به درجه ۵ می‌رسد.

3- Wright Memorial Bridge

4- Currituck

5- Bungalow نوعی خانه‌ی ویلاقی است که جدا از خانه‌های دیگر و حداکثر در دو طبقه ساخته می‌شود و دارای ایوان است. اصل این اصطلاح از واژه‌ی گجراتی بانگلو^۶ به معنای بنگالی مشتق شده، چون خانه‌های بنگال به طور سنتی کوچک، تنها در یک طبقه، کاهگلی و دارای ایوان گسترده بودند.

به آن نیاز دارند. آن‌ها دختر کوچولو را وارد زندگی‌شان کردند و با همدیگر همراه با هتل، تمام ضربه‌های مادر طبیعت را تحمل کردند. موجی بر ساحل فرود آمد و آب تا نوک کفش‌های کهنه پیاده‌روی روٹ بالا رفت.

از اقیانوس دور شد و از تپه شنی بالا رفت، از کنار یولاف‌های دریایی‌ای^۶ گذشت که نوک انگشتانش را نوازش کردند. نگاه کردن به بقایای تفریحگاه ساحلی هنوز باعث رنجشش بود. تندباد با سرعت دویت و چهل و یک کیلومتر در ساعت، درخت‌ها و بوته‌ها را از ریشه کنده و آن‌ها را در استخر رها کرده بود. آسفالت محوطه‌ی پارکینگ را داغان و بام‌های بیشتر خانه‌ها و ساختمان‌های اصلی را کنده بود. باران به داخل ساختمان‌ها سرزیر شده بود.

در طرف دیگر تپه شنی، او به سمت آنچه ساختمان اصلی بود حرکت کرد. فرش راهرو، که دو سال پیش نصب کرده بود، خیس از باران بود. کاغذ دیواری صدفی در نوارهای بزرگی از دیوارها جدا شده بود و نور خورشید از پشت بام ترک‌خورده به داخل می‌تابید. شاید تفریحگاه ساحلی بیشتر از یک گربه جان داشته باشد، اما روٹ از یک بار عمرش استفاده کرده بود.

«مامان، من پیشنهاد فروش ملک رو قبول کردم.» معقول بودن فروش، احساس گناه یا عصبانیتش را تسکین نمی‌داد. ادیروز امضا کردنش برام سخت بود، اما این بار هیچ راهی برای باز نگه داشتنش وجود نداشت.»

نسیم سردی از اقیانوس وزید و همان‌طور که دنبال نشانه‌ای از مادرش می‌گشت، چشم‌هایش را بست. البته، او چیزی نشنید. همانند روٹ، مادر هیچ‌وقت اهل صحبت کردن نبود. آغوشی محکم یا ماچ و بوسه‌ای در کار نبود. اما رابطه‌ای پایدار با او داشت و همیشه برایش حاضر بود. و مامان هم به همان اندازه‌ی الهه‌ی قدیمی اقیانوس می‌توانست از اسرار محافظت کند.

«اونقدر احمق نیستم که فکر کنم هتل رو حفظ خواهند کرد. فقط یه احمق می‌تونه این کار رو کنه. هزینه‌اش خیلی گرونه.» او آن‌چه را که

می توانست از ساختمان های آسیب دیده نجات داده و در کلبه اش انبار کرده بود. هر اتاق را تا نزدیک سقف پُر کرده بود. دور انداختن چیزی که برایش پول خوبی پرداخت کرده بود، گناه به نظر می رسید. «بقایای این تفریحگاه با خاک یکسان می شه. اما شاید این طوری بهتر باشه. حالا وقت چیزی جدید.» پول فروش پنج جریب ملک ساحلی اصلی، بدهی های روٹ را صاف می کرد و برایش پول کافی تا وقتی که زنده است باقی می گذاشت. مبلغ زیادی برای نوه اش، آیوی، باقی نمی ماند، اما او از کلبه روٹ، که صد سال پیش با الوارهای کلیسای تخریب شده ساخته شده بود، پول زیادی به دست خواهد آورد.

پدرش عادت داشت در مورد کلبه بگوید: «تقدیس شده توسط خداوند.» آن دو بیست متر دورتر از تفریحگاه ساحلی بود اما حتی یک قلوه سنگ از دست نداده بود، بنابراین او تصور کرد این موضوع حقیقت داشت. دلیل مقاومت کلبه هر چه که بود، روٹ این را به عنوان یک موهبت می دید. آیوی چه انتخاب کند این چارندگی کند یا آن را بفروشد، برای شروعی جدید شانس تازه داشت. روٹ نمی توانست هدیه ای بهتر از این به او دهد. روٹ پشتش را به ویرانه ها کرد و رو به اقیانوس ایستاد. هوای شور و خنک ریه هایش را سوزاند و به قلبش فشار آورد. در حال حرکت بر روی شن ها، باد صورتش را نوازش می کرد. نگاهش را که بلند کرد، والدینش را دست در دست دخترش، ایستاده در کنار ساحل دید.

او خسته و آماده بود به آن ها ملحق شود. آیوی را تنها می گذاشت، اما آن دختر از خیلی ها قوی تر بود. اگر کسی می توانست خطاهای گذشته را جبران کند، آیوی بود.